



رساله «ابتدای دولت خوارزمشاهیان» و پایان کار سلطان محمد خوارزمشاه

علی صفری آق قلعه

سالهای پایانی حکومت سلطان علاءالدین محمد بن تکش خوارزمشاه (حک ۵۹۶-۶۱۷ق) از مقاطع شگفت آور و در عین حال مبهم و ناشناخته تاریخ ایران بزرگ است. علاءالدین در دوره حکمرانی خود بزرگترین قلمرو حکومتی آن روزگار را به چنگ آورده و تقریباً همه سلسله‌های قدرتمند همسایه خود را از میان برداشته و یا متقاد خویش کرده بود. با چنین شرایطی شاید این پرسش در ذهنهای جستجوگر نقش بندد که پادشاهی چنان قدرتمند چگونه نتوانست در برابر مغولان ایستادگی کند؟

پاسخهایی که در کتابهای تاریخی در این باره داده شده قانع کننده نمی‌نماید و حتی برخی تاریخ‌نویسان امانت‌پیشه یادآور شده‌اند که نمی‌توانند همه دانسته‌ها را به‌راستی بازگویند. برای نمونه ابن‌اثیر در تاریخ کامل (تألیف در ۶۲۸ق، صص ۱۳۳-۱۳۴) می‌نویسد: «...گفته شده است که سبب تاخت و تاز مغولان به شهرهای اسلامی غیر از اینهاست و نباید در تواریخ ذکر شود. [بیت]: فکان ما کان ممّا لست اذکره / فظن خیراً و لا تسأل عن الخیر.»^۱

شاید آنچه ابن‌اثیر یاد کرده مرتبط با دسیسه‌چینی خلیفه عباسی برای براندازی حکومت خوارزمشاهیان و

همدستی او با مغولان بوده است؛ اما این را نیز باید به خاطر داشت که تنها خلیفه عباسی نبود که در این کار دست داشت. اگر تاریخ را بررسی کنیم خواهیم دید که بسیاری از گروهها با این کار همداستان بوده‌اند چنانکه مردمان برخی از شهرها هنگام رویارویی با لشکر مغول از جنگیدن خودداری کرده، به ایلی آنان درآمدند. در این میانه حتی برخی خاندانهای سرشناس و گروههایی که به دنبال مقاصد خود بودند به مغولان یاری‌رسانی کردند. دلیل این همداستانی هرچه باشد، باید گفت که همه این گروهها بن دیوار را کردند تا بام را بیندایند. اینها که جز دستیابی به هدفهای خود اندیشه‌ای در سر نداشتند سرزمینهای اسلامی را به ویرانی کشانیدند.

تحلیل این موضوعات نیازمند پژوهشهای گسترده و کنار هم چیدن آگاهیهای پراکنده‌ای است که بسا بیرون از کتابهای تاریخی درج شده است. ما در این نوشته به گوشه کوچکی از رویدادهای این دوره، یعنی مرگ علاءالدین محمد خوارزمشاه پرداخته‌ایم. این کار از راه گردآوری آگاهیهای مندرج در متون تاریخی درباره این واقعه انجام شده و در کنار این موارد، متن رساله‌ای با عنوان «ابتدای دولت خوارزمشاهیان» را که در مجموعه سفینه تبریز (ص ۴۳۹) مندرج است چاپ کرده‌ایم.

اشاره متون به مرگ سلطان محمد خوارزمشاه

آگاهیهای مندرج در متون درباره تاریخ، جایگاه و چگونگی مرگ سلطان محمد خوارزمشاه مبهم و گوناگون است. آنچه مسلم است اینکه خوارزمشاه در روزهای پایانی زندگی خود، آسیمه‌سر در جستجوی گریزجایی از چنگ چنگیزیان بود. او در این دوره گروه کوچکی را همراه خود داشت و همین چند نفر — که از رخدادهای روزهای پایانی زندگی او آگاه بودند — جزئیات وقایع را به درستی برای دیگران بازگو نکرده‌اند. زنده‌یاد علامه محمد قزوینی به مناسبتی در مقدمه باب‌الالباب (ج ۱، صفحه «ی») می‌نویسد: «... تا مدتهای مدید بعد از وفات سلطان محمد خوارزمشاه، حال وی به اغلب مردم مشتبه بود و کس نمی‌دانست کجاست و زنده است یا مرده.

۱. یعنی: آنچه من ذکر نکردم، هر چه بوده، تو هم اندیشه خود را نیک گردان و درین باره چیزی نپرس.



راه خوارزم درگذشت. نیز نویسنده نظام‌التواریخ جایگاه مرگ وی را آذربایجان دانسته است.

درباره این موضوع توجه به یک نکته بایسته است و آن اینکه گویا جز از مرگ خوارزمشاه در جزیره آبسکون، یک واقعه مهم دیگر نیز در این جزیره روی داده است و آن اینکه علاءالدین در آنجا ولیعهدی خود را — که پیش از آن، پسرش «اوززلوق» (/ اوزرلو) را نامزد آن کرده بود — به پسر دیگرش جلال‌الدین منکبرنی انتقال داد و اگر این مطلب درست باشد باید گفت که این امر نمی‌بایست با مرگ علاءالدین بی‌ارتباط باشد. تا جایی که بررسی کردیم این مطلب فقط در جامع‌التواریخ (ج ۱، ص ۵۱۰) یاد شده است: «... و خوارزمشاه پیش از آن «اوززلوق» را از فرزندان خود ولی‌العهد کرده بود، و در جزیره آبسکون او را خلع کرد و به سلطان جلال‌الدین داد و او را ولی‌العهد کرد.»

منتها باید توجه داشت که این مطلب با آنچه در سیرت جلال‌الدین منکبرنی (صص ۶۹-۷۰) نقل شده مغایرت دارد؛ چرا که در آنجا تصریح شده که هنگام درگذشت علاءالدین، پسرش جلال‌الدین در آبسکون نبوده است. البته باید توجه داشت که مطابق برخی روایات، علاءالدین دو بار به آبسکون رفته است و ممکن است که تغییر ولیعهدی در یکی از دو مورد صورت گرفته باشد. برای نمونه در تاریخ کامل (ج ۲۶، صص ۱۵۰-۱۵۱) آمده است: «برخی از بازرگانان می‌گفتند که خوارزمشاه از مازندران روانه شد تا به ری رسید. سپس از آنجا به همدان رفت در حالی که مغولان نیز به دنبالش بودند. از همدان تنها با عده‌ای اندک حرکت کرد تا شناخته نشود و خبرش پنهان بماند. بدین‌گونه به مازندران برگشت و در دریا سوار کشتی شد و بدان دژ رفت. سخن ایشان درست بود...»

به‌ویژه که در طبقات ناصری (ص ۳۱۲) تصریح شده که: «... و پسرش سلطان جلال‌الدین منکبرنی هم با او بود؛ به دریای خزر در رفت و مدتی روزها در جزیره خراب بود...»

۳. جایگاه خاکسپاری علاءالدین: چنانکه یاد کردیم، نویسنده طبقات ناصری بر آن است که خوارزمشاه پس از خروج از جزیره آبسکون راهی خوارزم شد و در راه درگذشت. وی در دنباله یادآور می‌شود که او را در

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه گوید: تا هفت سال بعد از مرگ او غالب مردم یقین داشتند که زنده است و متواری است...»

ابن‌اثیر نیز در کامل (ص ۱۶۴) نوشته است: «از دشواریهای مسلمانان یکی این بود که محمد خوارزمشاه، سلطانشان ناپدید شده بود و کسی از او خبری نداشت. گاهی گفته می‌شد که در همدان مرده و مرگ او پنهان مانده است. گاهی نیز می‌گفتند در اطراف شهرهای فارس وارد شده و درگذشته و خبر مرگش را در پرده نگه داشته‌اند تا مغولان دنبال او بدانجا نروند. گاهی نیز گفته می‌شد که به مازندران برگشته و سوار کشتی شده و در جزیره‌ای در دریا از جهان رفته است. بعد به تحقیق معلوم شد که در دریای مازندران زندگی را بدرود گفته است.»

درباره مرگ علاءالدین خوارزمشاه سه مطلب هست که در منابع موجود درباره آنها اختلاف دیده می‌شود:

۱. تاریخ مرگ علاءالدین: چنانکه خواهیم دید، درباره تاریخ مرگ علاءالدین دو روایت وجود دارد: نخستین روایت که بیشتر منابع — مانند سیرت جلال‌الدین منکبرنی و طبقات ناصری — بر آن متفق هستند، سال ۶۱۷ است. روایت دیگر که در برخی منابع — مانند تاریخ بناکتی و شاهنشاه‌نامه احمد تبریزی — آمده سال ۶۱۸ ق را برای مرگ علاءالدین یاد کرده است. در این میان هیچ‌کدام از منابع به روز و ماه این رویداد اشاره نکرده‌اند و چنانکه خواهیم دید تنها در مجمل فصیحی به ماه آن اشارت شده است.

۲. جایگاه مرگ علاءالدین: در این زمینه آنچه بیشتر منابع — مانند سیرت جلال‌الدین منکبرنی، جهانگشای جوینی، جامع‌التواریخ — بر آن هستند اینکه علاءالدین در بندر یا جزیره «آبسکون» درگذشت. با وجود این اختلافاتی در برخی منابع دیده می‌شود. ما پیش از این عبارتی را از کامل ابن‌اثیر (ص ۱۶۴) نقل کردیم که شایعاتی را درباره مرگ علاءالدین در «همدان» یا «اطراف شهرهای فارس» یادآور شده و البته او هم بر آن است که خوارزمشاه در جزیره «آبسکون» درگذشت. جز آن، در برخی متون نیز روایت‌های دیگری دیده می‌شود چنانکه نویسنده طبقات ناصری بر این باور بوده است که علاءالدین در

خوارزم در کنار قبر «تکش» به خاک سپردند. نویسنده نظام‌التواریخ نیز جایگاه مرگ علاءالدین را آذربایجان می‌داند اما درباره جایگاه خاکسپاری او سکوت کرده است. جز این نوشته‌ها تقریباً در اکثر منابع، یاد شده که علاءالدین را نخست در جزیره «آبسکون» به خاک سپردند، اما پس از چندی جسد وی را از جزیره بیرون آورده و در جای دیگر دفن کردند؛ متنها در جایگاه دوم میان منابع اختلاف دیده می‌شود.

مندرجات متون درباره مرگ علاءالدین خوارزمشاه

در اینجا برای اینکه خواننده با عین نوشته‌های متون درباره وقایع مانحن فیه آگاه شود به درج مندرجات اهم این آثار می‌پردازیم. درباره این منابع باید یادآور شویم که برخی از این آثار از نوشته‌های تاریخی طراز اول در سده هفتم و نیمه نخستین از سده هشتم هجری به شمار می‌آیند و لذا نمونه‌هایی چون جهانگشای جوینی و جامع‌التواریخ رشیدی مأخذ آثار سده‌های سپسین هستند و در منابع متأخر چیزی فراتر از مندرجات این متون دیده نمی‌شود. بنابراین، ما در اشاره به آثار متأخر فقط از مواردی یاد خواهیم کرد که مطلبی متفاوت یا افزون بر منابع پیشین داشته‌اند.

یکی از کهن‌ترین و نزدیک‌ترین نوشته‌ها درباره این دوره کتاب سیرت جلال‌الدین منکبرنی — تألیف در ۶۳۹ق — است. در این متن (ص ۷۰) آمده است: «... چون انفاس معدود بر سلطان آخر آمد و هنگام رحلت ازین جهان رسید... مباشرت غسل او کردند و چادری که او را در آن به گور نهند دست نداد؛ شمس‌الدین مذکور، کفن او را بضرورت از پیراهن ساخت و در این جزیره دفن کردند و این در سنه سبع عشر و ستمائة بود.»^۱

اثر سپسین تاریخ جهانگشای جوینی (پایان تألیف در ۶۵۸ق) است که در آن (ج ۲، صص ۱۱۶-۱۱۷) فقط به این واقعه اشاره شده است و هیچ مطلبی درباره تاریخ مرگ خوارزمشاه ندارد: «... و او را در آن وقت هم در آن جزیره دفن کردند و بعد از آن سلطان جلال‌الدین فرمود تا عظام رفات او را با قلعه اردهین آوردند...»^۲

جالب توجه اینجاست که نیای عظام‌ملک جوینی یعنی شمس‌الدین صاحب‌دیوان^۳ — ملقب به موی‌دراز — در آن

روزگار، مستوفی دیوان سلطان محمد خوارزمشاه بود و همین منصب را بعدها در دستگاه پسر وی — یعنی جلال‌الدین منکبرنی — نیز داشت (نک: نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، ص ۱۰۱)؛ و می‌بایست افراد این خاندان از تاریخ واقعه باخبر باشند اما می‌بینیم که چنین نیست.

نکته‌ای که بایسته یادآوری می‌نماید اینکه اشاره جهانگشای جوینی با آنچه در جامع‌التواریخ (ج ۱، ص ۵۱۰) نقل شده مطابقت دارد: «... و او را در آن جزیره دفن کردند، و بعد از چند سال سلطان جلال‌الدین [پسرش] بفرمود تا استخوانهای او را به قلعه اردهین آوردند.» اما در سیرت جلال‌الدین منکبرنی (ص ۶۷) اشاره شده که سلطان علاءالدین خوارزمشاه در مأموریتی تاج‌الدین عمر بسطامی را مأمور کرد تا گنج وی را به دژ «اردهن» ببرد: «... [خوارزمشاه] گفت: هیچ می‌دانی که در این صندوقها چه چیز است؟ گفتم: شاه عالم بهتر داند. گفت: این همه جواهر است که کس قیمت نتواند کردن و این دو صندوق از این جمله جواهریست که خراج تمامت روی زمین به بهای آن وفا نکند. پس فرمود که به قلعه اردهن — که محکم‌ترین قلاع روی زمین است — ببرد و به والی سپردم و حجت قبض آوردم.»

و در همانجا یاد می‌شود که بعدها این قلعه توسط مغولان به صلح گشوده شد: «و چون تاتار در اطراف منتشر گشت و از طرف سلطان آمن شدند، قلعه اردهن را حصار دادند تا آنگاه که با والی صلح کردند به قرار آنکه صندوقهای جواهر را تسلیم کند. همچنان به مهر به خدمت چنگیز خان آوردند.»

نوشته دیگر طبقات ناصری (تألیف ۶۵۸ق) است. در کتاب یاد شده (صص ۳۱۲-۳۱۳) درباره این واقعه آمده است: «... و پسرش سلطان جلال‌الدین منکبرنی

۱. مؤلف این کتاب (محمد خرنزدی زیدری) در اثر دیگرش نفته‌المصدر اشاره‌ای به این رخدادها ندارد.

۲. چنانکه یاد کردیم، مندرجات متونی چون تاریخ گزیده (حمدالله مستوفی، به کوشش عبدالحسین نوانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲ش، [ج ۲]، ص ۴۹۴) و حبیب‌السیر (خواندمیر، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۵۳ش، [ج ۲]، ج ۲، ص ۶۵۲) نیز با جهانگشای جوینی موافق است.

۳. با شمس‌الدین (برادر عظام‌ملک) اشتباه نشود.



۲، ص ۷۷۲) هنگام یادکرد رخدادهای سال ۶۱۷ ق به ماه درگذشت او اشاره شده است: «وفات سلطان علاءالدین محمد بن تکش خان بن ایل ارسلان بن اتسزین محمد بن نوشتکین خوارزمشاه به جزایر آبسکون در شوال». جز این کتاب، فقط در دو نوشته کوچک به تاریخ دقیق (شامل روز و ماه و سال) این واقعه اشاره شده است. یکی از آن دو نوشته ماده تاریخی در دو بیت است که در «پشت نسخه» اثر دوم از مجموعه نجومی شماره ۲۷۰۲ کتابخانه ایاصوفیا (برگ ۴۴) بدین گونه ثبت شده است:

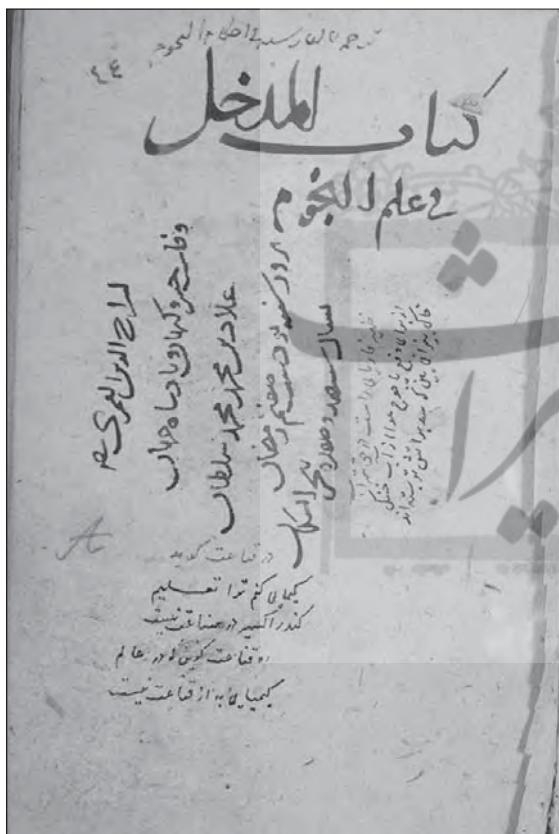
«لسراج الدین القمری:

وفات خسرو گیهان و پادشاه جهان

علا[ی] دین محمد، محمد سلطان

به روز شنبه بودست هفتم رمضان

بسال ششصد و هفده به بحر ابسکان»



تا جایی که جستجو کردیم، این شعر در چاپ موجود

۱. این واژه در چاپ موجود نیست، ولی به واسطه اینکه پیش از آن (ص ۳۶۸) آورده که خوارزمشاه «پیش تاج الدین طغان و به مطالعه شیران کوه رفت و به استحضار ملک هزاراسف لور — که از اکابر ملوک قدیم بود — رسول فرستاد»، افزودن چنین واژه ای بایسته می نماید.

هم با او بود. به دریا خزر در رفت و مدتی روزها در جزیره خراب بود... محمد خوارزمشاه و چند سواران که با او بودند ازان جزیره بیرون آمدند و علت شکم بر وی غالب شد... چون علت شکم غالب شد، مجال سوار شدن نماند. به جهت او شتری حاصل کردند و او را در محمل نشانند و به طرف خوارزم روان کردند. در اثناء راه در شهور سنه سبع عشر و ستمائه به رحمت حق پیوست. سلطان جلال الدین او را به خوارزم برد و در جوار سلطان تکش دفن کردند.»

نوشته دیگر، کتاب نظام التواریخ اثر ابوسعید عبدالله الیضاوی الشیرازی (نوشته ۶۷۴ ق) است. در این متن (مندرج در: سفینه تبریز، ص ۱۹۸) آمده: «... و لشکر مغول از جانب شرق برو خروج کردند و میان ایشان چند نوبت ملاقات و محاربت رفت و باخرا الامر سلطان منهزم گشت و به آذربایجان آمد و آنجاگاه وفات یافت.»

نوشته دیگر تاریخ بناکتی (تألیف ۷۱۷ ق) است. بناکتی در نوشته خود (ص ۳۶۸) وقایع را چنین شرح داده که مردم نیشابور ایلی خود را به مغولان اعلام دادند: «چون این خبر برسید، از بیم صدمه لشکر مغول، [ملک] هزارسف راه لور برگرفت و دیگر ملوک هر یک به گوشه ای گریختند و سلطان محمد با پسران متوجه قلعه شد و از آنجا به طرف گیلان رفت. صلوک از امرای گیل به خدمت استقبال نمود و بر اقامت ترغیب کرد. بعد از هفت روز سلطان روانه شد و به ولایت مازندران رفت و از آنجا به جزیره آبسکون پناهد و آنجا در سنه ثمان عشر و ستمائه وفات یافت.»

در شاهنشاهنامه سروده احمد تبریزی (تألیف در حدود ۷۳۸ ق، نسخه ۲۷۸۰ خاوری کتابخانه بریتانیا، مورخ ۸۰۰ ق، ص ۶۴ پ) نیز سال ۶۱۸ ق برای مرگ علاءالدین یاد شده است:

چو برگشت یکبارگی بخت رفت

اگر داشت ایوان، اگر تخت رفت

بموتید بسیار و بر خود نماند

چو هشده شد از سال ششصد نماند

تاریخ دقیق مرگ خوارزمشاه

چنانکه گفتیم، تاریخ دقیق مرگ علاءالدین در کتابهای معتبر تاریخی درج نشده است. تنها در مجمل فصیحی (ج

از دیوان سراج‌الدین قمری آملی درج نشده است. با این حال دور از انتظار نیست که ابیات مذکور از سراج‌الدین باشد؛ چرا که در دیوان وی شعرهایی در ستایش دو فرزند علاء‌الدین محمد خوارزمشاه — یعنی جلال‌الدین خوارزمشاه و برادرش غیاث‌الدین پیرشاه — دیده می‌شود (نک: مقدمه دیوان سراج‌الدین قمری آملی، ص ۴۰). درباره نام «ابسکان» (/ آبسکون) لازم به یادآوری است که در برخی مواضع از تاریخ جهانگشای جوینی نیز این نام بدون مدّ الف ضبط شده؛ منتها در آنجا «ابسکون» است و نه «ابسکان» (نیز نک: مدخل «آبسکون» در لغتنامه دهخدا).

نوشته دیگری که به تاریخ دقیق مرگ علاء‌الدین خوارزمشاه اشاره دارد رساله کوتاهی می‌باشد با عنوان: «ذکر ابتداء دولت خوارزمشاهیان...» که در سفینه تبریز (کتابت میان ۷۲۱ – ۷۲۳ق، ص ۴۳۹) درج شده است. می‌دانیم که گردآورنده سفینه تبریز علاقه بسیاری دارد که آثار کوتاه بی‌صاحب را به خواجه نصیرالدین طوسی منسوب کند و این دستنویس جزو کهن‌ترین منابعی است که چنین انتسابهایی در آن دیده می‌شود. رساله مورد گفتگوی ما نیز جزو همین آثار می‌باشد که از خواجه نصیرالدین طوسی دانسته شده است، ولی در منابع موجود چنین اثری را بدو نسبت نداده‌اند. به‌ویژه که می‌دانیم خواجه طوسی اهل تاریخ‌نگاری نبوده است و جز رساله کوتاه «کیفیت واقعه بغداد» (چاپ شده در: جهانگشای جوینی، ج ۳، صص ۲۷۹-۲۹۲) که آن هم منسوب به خواجه است اثری تاریخی از وی یاد نکرده‌اند (نک: احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی).

رساله مورد گفتگو در واقع تاریخچه کوتاه حکومت خوارزمشاهیان است که موضوع را از دوره بلکاتگین آغاز کرده و تا دوره حکومت آخرین پادشاه این سلسله — یعنی جلال‌الدین منکبرنی — ادامه داده است. برای آسان شدن ارجاعات، این نوشته را به هفت بند جداگانه بخش‌بندی کردیم و ارجاعات ما در تعلیقات به همین بندها است.

نکته بایسته یادآوری اینکه در دستورالوزراء (صص ۲۲۹-۲۳۰) هنگام یادکرد وزیران دولت خوارزمشاهی به پادشاهان این سلسله اشاره شده است. نکته مهم این است که خواندمیر در نگارش این بخش به رونویسی از این

رساله — مستقیم یا با واسطه — دسترسی داشته و مطلب او بسیار شبیه به نوشته‌ای است که در سفینه تبریز می‌بینیم.

ذکر ابتداء دولت خوارزمشاهیان

از روایت و تقریر ملک‌العلما افضل المتأخرین خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله

{۱} نوشتگین غرجه غلام بیلکایک بوده است — عظیم رسیل —؛ سلطان او را از بیلکایک پسندیده است و نامزد طشت‌خانه کرده.

{۲} و خوارزم از حساب طشت‌خانه بوده است و او پسر خویش محمدبن نوشتگین را به تحصیل مال طشت‌خانه به خوارزم فرستاده است. چون باری دو آنجا رفته است و آن کار نیکو کرده، به روزگار سلطان او را خوارزمشاهی داده است در سنه اثنی و تسعین و اربعمائه. مدّت سی سال خوارزمشاه بوده است؛ در سنه اثنی و عشرین و خمسمائه وفات کرده است.

{۳} خوارزمشاهی به پسر او اتسر رسیده است و او هم سی سال خوارزمشاه بوده است. در سنه اثنی و خمسین و خمسمائه وفات یافته است.

{۴} پسر او ایل ارسلان به جای او نشسته است. در سنه خمس و ستین و خمسمائه او را وفات رسیده است. {۵} پسر او تکش به جای او نشسته است. نوزده سال خوارزمشاه بوده است؛ بعد ازان در سنه اربع و ثمانین و خمسمائه از دارالخلافة او را سلطنت و نوبت پنجگانه داده‌اند. دوازده سال سلطنت کرد و با سلطان طغرل بر در ری مصاف کرد و سلطان طغرل دران مصاف کشته شده. در رمضان سنه ستّ و تسعین و خمسمائه او را وفات رسیده است.

{۶} پسرش سلطان محمد بجای او نشسته است. و در ذی‌قعدة سنه اثنی‌عشر و ستّمائه عزم بغداد کرد و تا حُلوان بشد و لشکرش را در گریوه اسدآباد برف بگرفت و بسیار بمردند؛ سلطان بازگشت. عید اضحی سنه اربع عشر و ستّمائه در ری بود و محرم سنه خمس عشر و ستّمائه را به نشاپور آمد، خبر لشکر موغان یافت؛ در جمیدی‌الآخر این سال به تدارک آن به کنار آب رفت. در اوایل سنه ستّ عشر و ستّمائه با «سبدی» به نشاپور مصاف داد و ازانجا بازگشت؛ دوازدهم صفر سنه سبع عشر و ستّمائه را



به نسابور رسید و از آنجا تا بحدود «طالقان» برفت و به «اسپیدباری» و «آمل» درآمد و از ولایت «دابوی» به چهره درآمد. وفات او آنجا شب آدینه اول شعبان سنه سبع عشر و ستمایه بوده است؛ رحمه الله. از ابتدای محمد نوشتگین تا وفات سلطان محمد صد و بیست و پنج سال بود.

{۷} بعد از آن سلطان جلال‌الدین در شهور سنه ثمان عشر و ستمایه با چنگزخان مصاف داد و به هزیمت شد؛ از آب سند بگذشت. گرفتن مشهد و شهر طوس بر در تیمور در شعبان سنه سبع عشر و ستمایه. گرفتن نیشابور و خلق آنجا را قتل کردن چهاردهم صفر سنه ثمان عشر و ستمایه بوده است. و الله اعلم فی تاریخ المذكور.

{۱} «بیلکابیگ»: در دستورالوزراء: «بلکاتکین» || «رسیل»: در نسخه: «رسید»؛ شاید بتوان آن را «رشید» خواند اما رسیل را بهتر می‌دانیم. || «سلطان او را از بیلکابیگ...»: در نسائم‌الاسحار (ص ۹۴) به نام «سلطان ملکشاه بن البارسلان» تصریح شده است.

{۲} «خوارزم از حساب طشت‌خانه...»: برای این واقعه نک: تاریخ جهانگشای (ج ۲، ص ۲). در اینجا ذکر یک نکته بایسته است و آن اینکه اختصاص اقطاع شهرها برای مصارف دیوان‌خانه‌ها در دوره سلجوقی مرسوم بوده است چنانکه در نسائم‌الاسحار (ص ۷۲) ضمن شرح حال «کمال‌الدین علی السمیرمی» آمده: «سمیرم در اقطاع جامه‌خانه سلطان محمد بن ملکشاه بود و این خواجه عامل و متصرف آنجا.»

{۵} «و با سلطان طغرل...»: در نسائم‌الاسحار (ص ۹۴) آمده: «و سلطان طغرل سلجوقی در مصافی که بر در ری با او داد کشته آمد و فروع منابر و وجوه دنانیر به لقب و اسم او آراسته و نگاشته آمد.»

{۶} «در ذی‌قعدة سنه اثنی عشر و ستمایه...»: این موضوع در مجمل فصیحی (ج ۲، ص ۷۶۸) و تاریخ مغول (ص ۱۲) و تقویم‌التواریخ (ص ۱۱۳) ذیل وقایع سال ۶۱۴ یاد شده است. || «حُلوان»: شهری کوهستانی در نزدیکی بغداد. || «دوازدهم صفر سنه سبع عشر و ستمایه را به نسابور رسید»: در جهانگشای جوینی (ج ۱، ص ۱۳۴) آمده: «فی‌الجمله چون برین هیأت به

کنار نسابور رسید، شب دوازدهم صفر سنه سبع عشر و ستمایه در شهر آمد.» || «سبدی»: در نسخه بدون نقطه حرف «با» ضبط شده است. این نام چنانکه در جامع‌التواریخ (ج ۱، ص ۵۰۴) ضبط شده، «سُوبدای» است که چنگیز در سال ۶۱۷ او را در پی خوارزمشاه فرستاد: «... و سُوبدای بهادر را از قوم اوریانگقت با یک تومان دیگر به رسم گجیگه بر عقب روانه کرد...» سپس تشریح می‌کند که خوارزمشاه به بهانه شکار از خوارزم به سوی عراق گریخت و هنگامی که او در هزارسف بود، مغولان به خوارزم رسیدند، در آنجا (ص ۵۰۷) می‌نویسد: «در آن اندیشه بود که جبّه و سُوبدای به نیشابور رسیدند و ایلچیان را نزد بزرگان آنجا... فرستاد و ایشان را به ایلی و اتباع فرمان چینگیزخان خواندند و التماس علوفه و علفه کردند. ایشان [= بزرگان خوارزم] سه کس را با نزل پیش نوینان فرستادند و قبول ایلی سرزفانی کردند.» می‌بینیم که اینجا اصلاً سخنی از درگیری خوارزمشاه با مغولان نیست. || «تا بحدود طالقان برفت»: در اینجا مقصود طالقان خراسان است (نک: طبقات ناصری، ج ۱، ص ۳۱۶). || «و به اسفیدباری و آمل درآمد...»: در جامع‌التواریخ (ج ۱، ص ۵۰۹) اشاره شده که سلطان پس از ملاقات با ملک هزارسف لور به قلعه «قارون» پناه برد و پس از شنیدن خبر نزدیکی مغولان به سمت بغداد گریخت؛ سپس آورده: «سلطان بازگشت و عنان به قلعه سرجاهان تافت و از آنجا به راه گیلان زد. صعلوک از امرای گیل به خدمت استقبال کرد و بر اقامت ترغیب نمود و تقبلها می‌کرد. سلطان بعد از هفت روز روانه شد و به ولایت اسپیدار رسید — هیچ با او نمانده، بغایت بی‌نوا...» || «دابوی...»: در نسخه بدون نقطه حرف «با» ضبط شده و به شکل «دابری» نیز خوانده می‌شود. اینک نوشته: «به چهره درآمد و وفات او انجا... بوده است» با متون سازگاری ندارد؛ مثلاً در جامع‌التواریخ (ج ۱، ص ۵۰۹) در دنباله مطلب پیشین آمده: «و از آنجا به ناحیت دابویی آمد از اعمال آمل و امرای مازندران به خدمت شتافتند. فی‌الجمله هرکجا روزی مُقام کردی، لشکر مغول بر سر وی رسیدی. با اکابر و اعیان مازندران که در محل اعتماد بودند و محرم

اسرار، مشورت کرد و مصلحت در آن شناخت که چند روزی با یکی از جزایر آبسکون پناهد. سلطان با جزیره رفت و یک‌چندی آنجا مُقام ساخت و چون خبر اقامت او در آن جزیره فاش شد، احتیاط را به جزیره‌ای دیگر نقل کرد.»

{۷} «... چهاردهم صفر سنه ثمان عشر و ستمایه...»: در جهانگشای جوینی (ج ۱، ص ۱۳۹) آمده: «روز چهارشنبه دوازدهم صفر علی‌الصباح کأس صبوحی جنگ دردادند تا روز آدینه نماز پیشین جنگ سخت کردند... شب شنبه تمامت دیوار و باره شهر به لشکر مغول پر شد...» || «گرفتن نیشابور... چهاردهم صفر سنه ثمان عشر و ستمایه»: نک: جهانگشای جوینی (ج ۱، ص ۱۱۴).

چنانکه دیدیم، تاریخ مرگ علاءالدین در رساله «ذکر ابتداء دولت خوارزمشاهیان» شب آدینه اول شعبان ۶۱۷ق یاد شده است و می‌بینیم که این تاریخ با آنچه سراج‌الدین قمری در سروده خود آورده (شنبه هفتم رمضان ۶۱۷ق) حدود سی و یک روز فاصله دارد. و باز می‌بینیم که تاریخ مندرج در این دو اثر با تاریخ یاد شده در مجمل فصیحی نیز مطابقت ندارد. عجلتاً نمی‌توان در ترجیح یکی از این تاریخها بر دو مورد دیگر سندی ارائه کرد ولی گمان نویسنده این سطور بر آن است که سروده سراج‌الدین قمری به دلیل منظوم بودن کمتر در معرض اشتباه قرار دارد.

اینها دانسته‌هایی است که از وقایع مرتبط با مرگ خوارزمشاه از متون به دست می‌آید.

کتابنامه:

احوال و آثار خواجه نصیرالدین طوسی، محمدتقی مدرس رضوی، تهران، اساطیر، ۱۳۷۰ش [افست چاپ بنیاد فرهنگ].

تاریخ بناکتی، داودبن محمدبن محمدبن داود بناکتی، به کوشش جعفر شعار، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸ش.

تاریخ جهانگشای (ج ۳)، علاءالدین عطاالملک بن بهاءالدین محمدبن محمد الجوینی، تصحیح محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۱۱-۱۹۳۷م [افست آن: تهران، دنیای کتاب، ۱۳۸۲ش].

ترجمه تقویم التواریخ، حاجی خلیفه، از مترجم ناشناخته، تصحیح میرهاشم محدث، تهران، میراث مکتوب و احیاء کتاب، ۱۳۷۶ش.

دائرةالمعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، ج ۲/۲، ص ۲۶۹۳.

دستورالوزراء، خواندمیر، تصحیح سعید نفیسی، تهران، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، ۱۳۵۵ش.

دیوان سراج‌الدین قمری آملی، تصحیح یدالله شکری، تهران، معین، ۱۳۶۸ش.

سفینه تیریز [عکسی]، گردآوری ابوالمجد محمدبن مسعود تبریزی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱ش.

سیرت جلال‌الدین منکبرنی [ترجمه...]. شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴ش [چ ۳].

طبقات ناصری، منهاج سراج، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش [افست چاپ افغانستان].

ظفرنامه [قسم احکامیه، ج ۶]، حمدالله مستوفی، تصحیح پروانه نیک‌طبع، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۸ش.

کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران [ج ۲۶]، عزالدین علی بن الاثیر، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران، مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۵۵ش.

لباب‌الالباب [ج ۲]، محمد عوفی، ادوارد براون و محمد قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۰۳ و ۱۹۰۶ م [افست آن: کتابفروشی فخر رازی، تهران، ۱۳۶۱ش].

مجمل فصیحی، فصیح خوافی، تصحیح سیدمحسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶ش.

نسائم الاسحار من لطائف الاخبار، ناصرالدین منشی کرمانی، تصحیح میرجلال‌الدین حسینی ارموی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۴ش [چ ۲].

